

# می‌توانیم بگوییم که دین خدا یعنی همان خلیفه خدا

اگر دین خدا را به شکل کتابی تصور کنیم و صفحه اول آن را باز کنیم و ببینیم که در آن نوشته است «آدم خلیفه خداست» و اگر صفحه وسطش را باز کنیم و ببینیم که در آن نوشته باشد «داوود خلیفه خداست» و اگر صفحه آخرش را بکشاییم و ببینیم که در آن نوشته باشد «مهدی خلیفه خداست»، از این کتابی که اول و وسط و آخرش خلیفه خدا دیده می‌شود، چه چیزی می‌توانیم بفهمیم؟ این کتاب درباره چه چیزی سخن می‌گوید؟ آیا واقعاً روشن نیست که همه این کتاب از خلیفه خدا سخن می‌گوید؟ آیا اکنون واضح نشده که تنصیب خلیفه خدا یک سنت همیشگی الهی در این زمین بوده و هست؟ می‌دانیم که سنت خداوند تبدیل و تغییر ندارد و امکان ندارد که زمان، از خلیفه خداوند در زمین خالی باشد. اکنون برای کسی که طالب حق باشد آیا کاملاً واضح نیست که دین خدا همان خلیفه خداست؟

سید احمد الحسن، کتاب عقاید اسلام، صفحه ۶۱

سلسله مقالات پاسخ به بدعت شماره ۱۰۱ ایوحنای دمشق

قسمت بیست و چهارم

پارادوکس عصمت و نافرمانی

انجام تکلیف در زمان فترت

حجت‌شناسی قرآنی

قسمت دوم



## سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

# پایه پنجم

## فهرست

- ۳ پارادکس عصمت و نافرمانی.....
- ۱۱ حجت شناسی قرآنی | قسمت دوم.....
- ۱۶ انجام تکلیف در زمان فترت.....
- سلسله پاسخی‌هایی به بدعت‌ها | یوحنا دمشقی | قسمت  
بیستم و چهارم..... ۱۹



### هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۷۲، جمعه ۴ اسفند ۱۴۰۲،  
۱۳ شعبان ۱۴۴۵، ۲۳ فوریه ۲۰۲۴  
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:  
[WWW.VARESin.ORG](http://WWW.VARESin.ORG)  
[WWW.ALMAHDYOON.CO](http://WWW.ALMAHDYOON.CO)



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات  
سازنده شما عزیزان است.

السلامة علیکم وعلیٰ آئمتکم وعلیٰ صحبکم  
وعلیٰ جملتکم وعلیٰ کل مسلم و مسلمة

# پارادوکس عصمت و نافرمانی

معناپژوهی عصمت  
و بررسی چرایی نافرمانی برخی پیامبران علیهم‌السلام

## پیش‌درآمد

همواره مسئله عصمت و مناقشات مربوط به آن، بحث پردامنه و محبوب بسیاری از اندیشمندان اسلامی بوده و مثل همیشه اختلاف‌نظرها در این باره هم بسیار زیاد است و در نهایت مطالب ارائه شده، فکر و قلب انسان را آرام نمی‌کند. تعریف عصمت، ریشه‌یابی آن و گستره عصمت جزو مهم‌ترین مباحث مطرح شده در این مسئله است، اما یکی از پرچالش‌ترین مباحث این موضوع، متون قرآنی است که از خطا، فراموشی و نافرمانی بعضی از حجت‌های خدا - البته نافرمانی حجت‌های الهی به معنای گناه مصطلح و مشهور نیست و به زودی در همین مقاله توضیح آن خواهد آمد - سخن می‌گویند، در حالی که ظاهر این آیات با تعریف اغلب علما از عصمت ناسازگار به نظر می‌رسد. متونی که از عصیان حضرت آدم علیه‌السلام و نزدیک شدن او به درخت ممنوعه سخن می‌گویند:

**(فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى**

**به قلم: سید حامد میری**



تفسیرهایی ارائه کنند که مثل بسیاری از موضوعات دیگر برای اهل دقت قانع‌کننده نیست. در این نوشتار تلاش می‌شود تا علاوه بر نقد نظرات علما در تعریف عصمت و ارائه متون دینی در این باره از طریق معارفی که سید احمدالحسن در اختیار ما قرار داده، پاسخ مناسبی به این تناقضات بدهیم. امید است این مطالب مورد رضای خدای سبحان قرار بگیرد و خوانندگان عزیز و محترم نیز از آن بهره ببرند.

## تعریف عصمت

عصمت در لغت از ریشه «عَصِمَ» به معنای منع، حفظ و بازداشتن است [۶] و در بسیاری از آیات و روایات نیز به همین معنی آمده است. برای نمونه در آیه زیر این کلمه در معنای لغوی خودش به کار رفته است.

**(قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ) [۷] (پسر نوح) گفت: من به کوه پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند؛ [نوح] گفت: امروز هیچ حفاظ و مانعی از امر خداوند وجود ندارد مگر کسی که خدا به او رحم کند...)**

اما در اصطلاح علم کلام (عقاید) تعریف‌های متعددی برای عصمت مطرح شده که به اختصار بیان می‌شود.

### دیدگاه علمای اهل سنت

«اشاعره» از مذاهب اهل سنت، عصمت را اعمال قدرت مستقیم خداوند در بندگان خویش می‌پندارند. به چند نمونه از آراء ایشان توجه بفرمایید.

ابوالحسن اشعری می‌گوید: «عصمت، قدرت بر اطاعت و عدم قدرت بر معصیت است.» [۸]

ابن ابی‌شرف قدسی عصمت را این‌چنین تعریف می‌کند: «عصمت، خلق مانعی است غیر اجباری.» [۹] تفتازانی هم در تعریف عصمت می‌گوید: «عصمت یعنی اینکه خداوند در بنده خود گناه خلق نکند، با وجود اینکه قدرت و اختیار بنده پابرجاست.» [۱۰]

به نظر می‌رسد مراد جناب ابوالحسن اشعری از ارائه این تعریف، جبری بودن عصمت در حجت‌های معصوم خداست؛ چون طبق این تعریف، خداوند قدرت بر معصیت را از ایشان می‌گیرد و دیگر توانایی بر نافرمانی ندارند. همچنین جناب تفتازانی با این تعریف، پارادوکس تازه‌ای را مطرح کرده و راه‌حلی برای آن ارائه نداده است. چگونه ممکن است خداوند گناهی در بنده خود خلق نکند و در عین حال اختیار بنده هنوز پابرجا باشد؟! به

**شَجَرَةَ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) [۱] (پس شیطان او را وسوسه کرد. گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی راهنمایی کنم؟ پس آن دو از آن [درخت] خوردند، بی‌درنگ زشتی‌هایشان آشکار شد [برهنه شدند] و به پوشاندن خود با برگ بهشتی اقدام کردند و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد.)**

از حضرت یونس نبی علیه السلام و اینکه از محل مأموریتش فاصله گرفت، حکایت می‌کند: **(وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) [۲] (و هنگامی که یونس [قوم خود را وانهاد] رفت در حالی که خشمگین بود، پس گمان کرد که ما بر او سخت نمی‌گیریم. پس در تاریکی‌ها ندا داد که معبودی جز تو نیست. تو پاک و منزهی، من از ستمکاران بودم.)**

از موسی کلیم علیه السلام و وصی او یوشع بن نون علیه السلام سخن می‌گوید: آن‌گاه که آن ماهی را فراموش کردند و معلم آسمانی که مأمور به شناخت و پیروی از او بودند را گم کردند: **(فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا \* فَلَمَّا جَاوَزَا ...) [۳] (پس هنگامی که به مجمع‌البحرین رسیدند، ماهی خویش را فراموش کردند و آن ماهی راهش را به دریا آرام و بی‌صدا در پیش گرفت \* پس چون آن دو [از مجمع‌البحرین] گذشتند...)**

همچنین بیان می‌کند که موسی علیه السلام در پیروی از عبد صالح علیه السلام آشکارا سه بار نافرمانی کرد و وعده‌ای را که درباره سکوت و همراهی با آن حجت الهی علیه السلام داده بود فراموش کرد: **(قَالَ لَا تَأْخُذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا) [۴] (گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در امرم بر من سخت نگیر.)**

این‌ها نمونه‌هایی از آیاتی است که در قرآن از فراموشی و نافرمانی پیامبران خدا سخن به میان آمده. البته اینجا سخن از سهو و نسیان معصومین در همه موضوعات از جمله امور شخصی و عبادات و... نیست؛ بلکه سخن درباره سهو و نسیانی از سوی جانشینان خداست که در متون دینی نافرمانی تلقی شده و ناقض عصمت ایشان به نظر می‌رسند، اما درباره سهو و نسیان معصوم مباحث خواندنی در کتاب «عقاید اسلام» نوشته سیداحمدالحسن وجود دارد که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند. [۵]

با نگاهی به نظرات مطرح‌شده درمی‌یابیم که ظاهر آیات قرآنی با تعریف اکثر علما از عصمت، ناسازگار به نظر می‌آید؛ به همین خاطر این بینوایان برای رفع پارادوکس موجود، به زحمت افتادند و مجبور شدند که این آیات را از مفهوم روشن خود منصرف سازند و

عبارت دیگر چگونه بنده می‌تواند ارتکاب گناه را انتخاب کند، وقتی گناهی در او خلق نشده است؟!

### این تعریف‌ها بوی همان جبرگرایی را می‌دهد که اغلب اشعری‌ها به آن معتقدند.

البته ظاهر تعریفی که جناب ابن ابی‌شریف ارائه داده را می‌توان به‌گونه‌ای تفسیر کرد که از اشکال جبرگرایی مبرّأ شود. مثل اینکه بگوییم: عصمت آن است که خداوند مانعی درونی در بنده خود قرار می‌دهد که او با وجود داشتن قدرت برگناه، نافرمانی را برنگزیند. علاوه بر این اشکالی که در همه این تعریف‌ها به چشم می‌خورد این است که تعریف‌های ارائه شده پارادوکس عصمت با متون دینی را حل نمی‌کند، همان متونی که از نافرمانی انبیای الهی سخن می‌گوید؛ زیرا اگر خداوند با اعمال قدرت خویش توانایی نافرمانی را از حجت‌های معصوم خویش گرفته است یا مانعی غیراجباری خلق نموده یا گناه را در ایشان خلق نکرده، پس چگونه این انبیای الهی این نافرمانی‌ها را مرتکب شدند. اکنون به سراغ علمای معتزلی از دیگر مذاهب اهل سنت برویم و ببینیم آیا ایشان توانسته‌اند تعریفی ارائه دهند که پارادوکس مدنظر ما را پاسخ دهد؟ با نگاهی به نوشته‌های علما درمی‌یابیم که علمای معتزله مانند علمای شیعه عصمت را لطفی از جانب خدا می‌دانند که حجت‌های الهی به سبب این لطف از ارتکاب معاصی حفظ می‌شوند.

برای نمونه به تعریف قاضی عبدالجبار معتزلی که از افراد شاخص معتزله است بنگرید. او می‌گوید: «عصمت لطفی است که به سبب آن مکلف از ارتکاب گناه خودداری می‌ورزد. درست همان‌گونه که

لطف، انسان را بر انجام کار خوب برمی‌انگیزد که اگر پذیرفته شود به آن «توفیق» می‌گویند، همان‌طور لطف می‌تواند انسان را از ارتکاب کار بد باز دارد که اگر پذیرفته شود «عصمت» نام دارد.» [۱۱] با توجه به شباهت این تعریف با تعریف‌های مطرح شده توسط علمای شیعه، نقد و بررسی آن را به همراه نظریات علمای شیعه بیان می‌کنیم.

### **دیدگاه علمای شیعه**

همان‌طور که بیان شد علمای شیعه نیز عصمت را لطفی از جانب خدا می‌دانند که حجت‌های الهی با وجود توانایی بر ارتکاب نافرمانی به سبب این لطف از آن حفظ می‌شوند. این‌ها نمونه‌هایی از نظرات علمای شیعه است که با هم مرور می‌کنیم.

شیخ مفید در تعریف عصمت گفته است: «عصمت لطف خدا به بنده خویش است به‌گونه‌ای که او را از انجام معصیت و ترک اطاعت بازمی‌دارد، با وجود اینکه بر آن توانایی دارد.» [۱۲]

سید مرتضی در این باره می‌گوید: «بدان که عصمت لطفی است از جانب خدا که بنده به واسطه آن دوری کردن از کار بد را برمی‌گزیند. بنابراین گفته می‌شود: خداوند او را عصمت داد، به اینکه کاری کرد که بنده به واسطه آن اجتناب از کار بد را برگزیند. و گفته می‌شود: بنده عصمت داده شد؛ چرا که او با این انگیزه‌ای که به او داده شد از کار بد دوری کرد.» [۱۳]

شیخ طوسی هم چنین تعریفی را ارائه می‌دهد: «عصمت یعنی منع شدن از آفت و معصوم در دین یعنی کسی که از روی لطف نه از روی حیلولة (یعنی مانع شدن قهری) از انجام کار ناشایست منع می‌شود.» [۱۴]

علامه حلی نیز می‌گوید: «عصمت

لطفی است به بنده که آن شخص با آن دیگر انگیزه‌ای برای ترک طاعت و انجام معصیت ندارد، با وجود اینکه توانایی انجام آن را دارد.» [۱۵]

نکته شایان ذکر این است که به قول اهل منطق این تعریف‌ها جامع افراد نیستند؛ چون افراد بسیاری از انبیای الهی مانند حضرت آدم علیه السلام، موسی علیه السلام، یوشع بن نون علیه السلام، یونس علیه السلام و... از دایره عصمت خارج شده و دیگر جزو مصادیق معصومین نباید محسوب شوند؛ زیرا لطف الهی (عصمت) مانع از ارتکاب نافرمانی آنها نشده است. در حالی که به دلایل مختلف می‌دانیم که تمام انبیای الهی معصوم‌اند و باید تعریف علما این مصادیق را هم دربر بگیرد. به همین دلیل این تعریف‌ها جامع افراد نیستند.

این تعریف‌ها همچنین مانع اغیار نیستند؛ زیرا افرادی را شامل می‌شوند که طبق عقیده مشهور شیعیان جزو مصادیق معصومین محسوب نمی‌شوند. (این اشکال بر اساس مبنای مشهور علمای شیعه مطرح می‌شود) یعنی با وجود اینکه باور رایج و مشهور این است که تنها پیامبران و اوصیای ایشان دارای عصمت به معنای خاص خود هستند، اما طبق این تعریف‌ها، همه انسان‌ها (حتی افرادی غیر از حجت‌های خدا) هم می‌توانند به این درجه از عصمت دست یابند؛ زیرا این لطف الهی می‌تواند شامل افراد دیگر هم بشود و ایشان هم از گناه حفظ شوند و در طول عمرشان گناهی را مرتکب نشوند. البته این اعتقاد درباره همگانی بودن عصمت به معنای عام آن و حتی وجود مراتب متعدد برای عصمت باور درستی است. اما آنچه محل اشکال است ارائه تعریف جامع و مانع درباره موضوع محل بحث یعنی عصمت حجت‌های خداست که مصادیقی غیر از آنها را شامل نشود.

## معنای عصمت از دیدگاه سید احمد الحسن

عصمت یک معنای عام دارد و آن تمسک جستن و چنگ زدن به خداوند و پناه بردن به او از محرمات الهی است و بسیاری از روایات به همین معنی اشاره دارد و سید احمد الحسن نیز همین معنی را در تعریف عصمت بیان کرده است، اما این معنای عام از عصمت است که همه انسان‌ها را در برمی‌گیرد و همه افراد می‌توانند به این ویژگی دست یابند. [۱۶] آنچه به مسئله مطرح شده در این مقاله مرتبط است، معنای خاص عصمت است که مربوط به حجت‌های خداست. و تمام اشکال در درست بیان نشدن همین درجه از عصمت است که علما را در فهم و سازگار نمودن با معنای عصمت دچار بحران نموده است.

طبق بیان سید احمد الحسن، عصمت دارای مراتبی است و حجت‌های خدا با اخلاص خویش به مرتبه‌ای از آن دست می‌یابند که خداوند ایشان را محافظت می‌نماید تا هیچ‌گاه با گفتار و کردار خویش پیروانشان را از مسیر حق خارج نگردانند و به باطل وارد نکنند. این همان مرتبه‌ای است که خدای سبحان آن را تضمین نموده که ایشان هرگز از این مرتبه پایین‌تر نخواهند آمد. در غیر این صورت، امر به پیروی از ایشان لغو خواهد بود و این امر از حکیم مطلق سر نمی‌زند. (تعالی الله علوا کبیرا). به بیان روشن‌تر عصمتی که درباره حجت‌های الهی مدنظر است، مرتبه‌ای از عصمت است که خداوند ایشان را حفظ می‌کند تا با هیچ سخن و فعلی پیروانشان را گمراه نسازند.

به کلام سید احمد الحسن در این باره بنگرید: «همچنین درمی‌یابیم در حجج الهی که بر عصمت آنها نص وارد شده است، عصمت دارای کمینه و حد پایینی است که تجاوز از آن ممکن نیست. این حد همانی است که با آن، شرط نص عصمت بر آنها برقرار می‌گردد و با این شرط، آنها مردم را از هدایت خارج نمی‌کنند و در باطل وارد نمی‌سازند.» [۱۷]

بر مبنای این کلام تنها در صورتی عصمت را می‌توان بر حجت‌های الهی اطلاق کرد که با رفتار و گفتار خود کسی را از هدایت خارج نکنند و در باطل وارد نسازند. این همان پایین‌ترین حدی است که همه خلفای الهی باید حائز آن باشند تا شرط عصمت درباره‌شان به دست آید. پس باید بگوییم که این حد از عصمت، همان تعریف صحیح از عصمت حجت‌های الهی است که با منظومه دین و تمام متون دینی سازگاری دارد. عصمت حجت‌های الهی یعنی ایشان هیچ‌گاه کسی را از مسیر حق و هدایت خارج نکرده و در باطلی وارد نمی‌گردانند.



## شواهدی از روایات اهل بیت (ع)

عصمت در قرآن آمده؛ مانند اینکه خداوند دستور به اطاعت مطلق از ایشان داده یا ایشان را از هرگونه رجس و پلیدی پاک نموده، یا اینکه ایشان هدایت به حق می‌کنند و امثال این تعابیر.

در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز با وجود تصریح پرشمار به این اصطلاح، در موضوعات فراوانی از این اصطلاح استفاده نشده، ولی روشن است که درصدد بیان همین معنا هستند. برای نمونه در روایت زیر به پیروی مطلق از آل محمد (علیهم‌السلام) دستور داده شده، با این تفاوت که میان لزوم پیروی و هدایتگری ایشان، تلازم و وابستگی برقرار شده است و این همان مطلوب ماست.

امام صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَعَ فَاطِمَةَ ابْنَتِي وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اضْطَفَاهُمْ كَمَا اضْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ فَاتَّبِعُوهُمْ يَهْدُوكُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ قَدِّمُوهُمْ وَ لَا تَتَقَدَّمُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُمْ أَخْلَمَكُم صَغَارًا وَ أَعْلَمَكُم كِبَارًا فَاتَّبِعُوهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي ضَلَالٍ وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ هُدًى.» [۲۰] «همانا خدای متعال نسل او را در صلب او قرار داد و نسل مرا در صلب علی بن ابی‌طالب به همراه دخترم فاطمه قرار داد و خدای تعالی آنها را برگزید، همان‌گونه که آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید؛ پس از ایشان پیروی کنید تا شما را به صراط مستقیم هدایت کنند و ایشان را جلو بیندازید و خود بر آنها مقدم نشوید؛ پس کوچکشان بردبارترین شما و بزرگشان دانشمندترین

که باش و موجود شود، پس باید ولایت علی بن ابی‌طالب و اوصیای بعد از او را بپذیرد. پس ایشان شما را از هدایت خارج نمی‌کنند و در گمراهی وارد نمی‌سازند.»

روشن است که این دو روایت درصدد بیان این معناست که پذیرش ولایت اوصیای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و پیروی از ایشان رمز داخل شدن در بهشت و بهره بردن از نعمت‌های آن است؛ سپس با دو عبارت مختلف بیان می‌شود که آنها شایسته پیروی هستند. در روایت اول می‌فرماید: ایشان معصوم‌اند و در روایت دوم می‌فرماید: ایشان کسی را از راه هدایت خارج نمی‌کنند و در گمراهی داخل نمی‌سازند. تناظر و همسانی در این دو عبارت، این معنا را به ذهن مخاطب منتقل می‌کند که هرکدام از این تعبیرها "عبارت آخری" و تعبیر معادل دیگری است و گویا همدیگر را تعریف و تفسیر می‌کنند. پرواضح است که وقتی پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیروی از افرادی را شرط ورود به بهشت معرفی می‌کند، یقیناً آنها باید از هرآنچه پیروانش را از مسیر حق و هدایت بیرون می‌کند و در مسیر باطل و گمراهی وارد می‌کند، معصوم و پیراسته باشند. در غیر این صورت پیروی‌شان آنها را به راهی که پایانش جهنم است وارد می‌کند، نه بهشت. شایان ذکر است عصمت اصطلاحی است که در فرهنگ اهل بیت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تولید و تعریف شده است و در قرآن کریم از اصطلاح «عصمت» استفاده نشده است؛ بلکه قرائن و شواهد مفهوم

این تعریف ارائه شده توسط سید احمدالحسن در بیان اهل بیت (علیهم‌السلام) بارها تکرار شده و همین معنا پس از امر به پیروی از اوصیای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تا روز قیامت آمده است.

امام رضا (علیه‌السلام) از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى قَضِيبِ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ الَّذِي عَرَسَهُ اللَّهُ عَرَّ وَ جَلَّ بِيَدِهِ وَ يَكُونُ مُتَمَسِّكًا بِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا (علیه‌السلام) وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وَ لَدِيهِ فَإِنَّهُمْ خَيْرَةُ اللَّهِ وَ صَفْوَتُهُ وَ هُمْ الْمَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ» [۱۸] «هرکس این موجب شادی‌اش می‌شود که به شاخه یاقوت سرخ که خدای عزوجل به دست خود کاشته است بنگردد درحالی که به آن دست آویخته است، باید ولایت علی (علیه‌السلام) و ائمه از فرزندان او را بپذیرد. پس ایشان بهترین خلق خدا و برگزیدگان اویند و از هر گناه و خطایی معصوم‌اند.»

همچنین امام رضا (علیه‌السلام) در روایت مشابهی نقل می‌کنند که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنِ النَّبِيِّ وَعَدْنِي رَبِّي قَضِيبٍ مِنْ قَضَائِهِ عَرَسَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَكَانَ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا (علیه‌السلام) بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ هُدًى وَ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي ضَلَالَةٍ» [۱۹] «هرکسی که دوست دارد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت عدن که پروردگارم به من وعده داده داخل شود و شاخه‌ای از شاخه‌های آن را که خداوند به دست خویش کاشته است [را ببیند] سپس به او بگوید





شماست؛ پس از ایشان پیروی کنید، چون آنها شما را در گمراهی وارد نمی‌کنند و از هدایت خارجتان نمی‌سازند.» در این روایت مشاهده می‌کنیم که بین امر به پیروی از آل محمد علیهم‌السلام با هدایتگری ایشان تلازم برقرار است و این ملازمه برای اهل دقت هویداست. پرواضح است که اگر مردم برای رسیدن به

سعادت دنیا و آخرت موظف به پیروی از کسی شده‌اند، آن شخص نباید مردم را به بیراهه بکشاند و از صراط مستقیم خارج کند. اگر خلفای الهی از این درجه پایین‌تر بیایند، دیگر امر به اطاعت از ایشان حکیمانه نخواهد بود؛ زیرا دیگر هیچ تضمینی بر ره‌یافتگی پیروانشان وجود نخواهد داشت.

## آیا نافرمانی حجت معصوم الهی ناقض عصمت اوست؟!



دانستیم معصومان تهی از خطا و نافرمانی نیستند و این طبق تعریف سید احمدالحسن نقض‌کننده عصمت ایشان نیست، تاجایی که موجب گمراهی دیگران نشود. بنابراین نمونه‌های لغزش پیامبران در قرآن، نمودار شکست آنان در آزمون‌های فرادستی است، پس با آستانه عصمت سازگار است. شایان ذکر است که مراد از نافرمانی در این متون دینی، گناهان مرسوم و شناخته‌شده مانند گناهان صغیره و کبیره نیست. به‌طور قطع انبیای الهی از این آلودگی‌ها به دورند و روح مقدسشان از این گناهان و حتی از فکر به آن پیراسته است؛ بلکه مراد همان‌گونه که بیان شد شکست در امتحانی است که در درجه بالاتر برای ایشان حاصل شده و به سبب عدم تحمل آن مرحله مبتلا به نافرمانی و شکست شده‌اند. در واقع آنها مقامی را درخواست نموده‌اند که به علم و معرفت آن دست نیافته‌اند و به همین سبب در آن مرتبه شکست خورده‌اند. درست است که این شکست، نقض‌کننده عصمت ایشان در مرتبه بالاتر است، اما به هیچ‌وجه حدی از عصمت را که در تعریف بیان شد نقض نمی‌کند. به‌عنوان مثال موسی بن عمران علیه‌السلام در ماجرای سفر رمزآلود به مجمع‌البحرین در مقابل آن معلم

آسمانی وعده می‌دهد که از او امرش اطاعت کند و نافرمانی او را نکند: **(قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) [۲۱] (گفت: ان شاء الله مرا صبور خواهی یافت و از امر تو نافرمانی نمی‌کنم) اما** باین‌وجود موسی علیه‌السلام آن را از یاد می‌برد و خلف وعده می‌کند. او در حقیقت از امر خداوند سرپیچی کرد؛ چون وفای به عهد فرمان خداست. (اگر نگوییم که خداوند به موسی امر کرده بود که از عید صالح پیروی کند و از او تخلف نکند و او در واقع امر مستقیم خدا را نافرمانی کرده است). [۲۲]

**(قَالَ لَا تَأْخُذْ بَمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا) (گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در این امر بر من سخت‌گیر).** باین‌وجود چگونه می‌توان گفت که این نافرمانی آشکار، عصمت این پیامبر الهی را نقض نکرده است؟! پاسخ این سؤال و سؤالاتی از این دست با تعریفی که ارائه شد، کاملاً روشن می‌شود. این شکست موسی بن عمران علیه‌السلام به هر دلیل که اتفاق افتاده است، با عصمت موسی علیه‌السلام در آن حد بیان شده منافاتی ندارد؛ زیرا او با این شکست، کسی را از مسیر حق و هدایت خارج نکرده و گمراه نساخته است. اگرچه موسی

علیه‌السلام در آن مرتبه شکست خورده و حائز آن درجه از عصمت نشده است، اما این یک خسارت برای شخص او بوده و این شکست، او را از مرتبه‌ای که در تعریف عصمت گفته شد، خارج نمی‌کند. تنها خود موسی بن عمران علیه‌السلام در این آزمون نمره قبولی را نگرفته و به مرحله بالاتر از عصمت دست نیافته است. همان‌گونه که سید احمدالحسن این مسئله را تبیین می‌کند، موسی علیه‌السلام مقام و فضل قائم آل محمد علیهم‌السلام را درخواست نمود و برای همین خداوند آزمون در آن سطح برای او ترتیب داد. [۲۳] البته روشن است هرکس که صاحب مرتبه بالاتر نیست و حائز علم و اخلاص آن مرتبه نشده، قطعاً در آزمون آن مرتبه شکست می‌خورد.

در خصوص سایر موارد نیز همین پاسخ، راه‌حل مسئله است. مثلاً حضرت آدم علیه‌السلام اگر به درخت ممنوعه نزدیک شد و در این امتحان شکست خورد به سبب این بود که او درخواست مقام بالاتر را نموده بود. طبق تفسیر سید احمدالحسن این درخت که آدم از نزدیک شدن به آن منع شده بود، ولی از میوه آن خورد، در واقع درخت علم آل محمد علیهم‌السلام یا درخت ولایت بود؛ یعنی در حقیقت آدم علیه‌السلام علم خاص آل محمد علیهم‌السلام را طلب کرد، اما نتوانست آن را تحمل کند؛ بلکه در حقیقت او تحمل مقام قائم آل محمد علیهم‌السلام را نداشت و اگر در این امتحان پیروز می‌شد به مقام پیامبران اولوالعزم می‌رسید.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **«... ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَيَّ النَّبِيِّينَ فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا بَلَى فَتَبَتَّ لَهُمُ النَّبُوءَةُ وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَيَّ أَوْلِيَاءِ الْعِزْمِ إِلَّا إِنِّي رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَ أَمْرِي وَ خِرَانُ عِلْمِي وَإِنَّ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرَ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرَ بِهِ**

**ابتدا مقام علی علیه السلام را تاب نیاورد، ولی پس از آنکه آنچه از تربیت الهی و آموزش خداوند سبحان و متعال به دست می‌آید برایش حاصل شد، آن را پذیرفت و بر دوش کشید.** [۲۷]

همه این حالات شکستی برای این انبیای بزرگوار الهی محسوب می‌شود، ولی این لغزش‌ها با تعریفی که از عصمت ارائه شد هیچ تعارض و ناسازگاری ندارد؛ زیرا این لغزش‌ها در مراتب بالاتر عصمت بوده و شکست در مرتبه بالاتر نقض‌کننده مراتب پایین‌تر نیست. مثلاً دانشجویی که در آزمون دانشگاه مردود می‌شود، معنایش باطل شدن مدرک دیپلمش نیست؛ او تنها نتوانسته به سطح کارشناسی دست پیدا کند و در این آزمون شکست خورده است.

حجت‌های خداوند نیز در این دنیا امتحان شده و به مراتبی از درجات عصمت دست یافته‌اند، ولی میزان اخلاص همه ایشان در یک اندازه نیست. **(وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) [۲۸] (و پروردگار تو دانایتر است به کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و ما بعضی از انبیا را بر یکدیگر برتری دادیم و ما به داوود زبور دادیم).**

## سخن پایانی



از مباحث ارائه‌شده روشن شد که در حقیقت هیچ پارادکسی بین عصمت و متون دینی وجود ندارد؛ آن متونی که از خطا و نافرمانی برخی حجت‌های الهی حکایت دارد تنها با تعریف علما از عصمت در تعارض است. نکته‌ای که علما در تعریف عصمت به آن توجه نکرده‌اند، خلط بین مراتب عصمت است، باینکه به وجود مراتب متعدد برای عصمت اشاره کرده‌اند. آنها مراتب عصمت را درهم آمیخته و از همین رو نتوانستند تعریف درستی از عصمت را ارائه کنند که همه جوانب را در بر داشته باشد و با متون دینی در تعارض قرار نگیرد؛ اما سیداحمدالحسن با در نظر گرفتن پایین‌ترین حدی که خلفای الهی باید دارا باشند و در غیر این صورت شرط عصمت را نخواهند داشت، تعریف درستی از عصمت ارائه می‌دهد که پارادکس‌های مطرح شده را از اساس ریشه‌کن می‌کند و دیگر مجال برای سایر اشکالات باقی نمی‌گذارد و آن تعریف این است: «عصمت حجت‌های الهی یعنی ایشان با رفتار و گفتار خویش هیچ‌کسی را از مسیر هدایت خارج نمی‌کنند و در باطنی داخل نمی‌سازند»؛ این مرتبه‌ای است که حجت‌های الهی هرگز

ذُولْتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَفَرَزْنَا وَ شَهِدْنَا يَا رَبِّ وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يُقِرَّ فَتَبَّتِ الْعَرْشِيْمَةَ لَهُوَلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِفْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا... [۲۴] «... سپس میثاق خویش را از اولوالعزم ستاند. اینکه من پروردگارتان و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین و اوصیای بعد از او ولی امرانم و گنجینه‌های علمم هستند و اینکه مهدی کسی است که به واسطه او دینم را پیروز می‌گردانم و دولت‌م را آشکار می‌سازم و به دست او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و به وسیله او از روی اراده اجبار اطاعت می‌شوم. گفتند: اقرار می‌کنیم -ای پروردگار ما- و گواهی می‌دهیم. [ولی] آدم انکار نکرد و اقرار هم نکرد؛ پس عزم و اراده برای این پنج نفر درباره مهدی علیه السلام تثبیت شد، ولی برای آدم عزم بر این اقرار مقرر نگردید و این همان قول خدای تبارک و تعالی است: (و ما از آدم در گذشته عهد گرفتیم ولی او فراموش کرد و برای او عزم و اراده نبود...». بنابراین عصمت حضرت آدم علیه السلام در جایگاه بالاتر نقض شد؛ چون صاحب آن مقام نبود و برای همین نتوانست آن را تحمل کند، ولی این لغزش، نقض‌کننده عصمت او در مقام پایین‌تر نیست.

سیداحمدالحسن در این باره می‌گوید:

«و نیز پاسخ به (شبهه) معصیتی که برای حضرت آدم حاصل شد و اینکه چگونه این معصیت، ناقض و نافی عصمت او نیست را درک می‌کنیم: **(وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (آدم بر پروردگار خویش عصیان نمود و راه گم کرد)**؛ چراکه آزمایش وی در رتبه‌ای بالاتر بود، تا بر او و غیر او روشن شود که وی را ثبات و پایداری در تصمیم نیست (لیس له عزم)» [۲۵]

درباره یونس نبی علیه السلام که در آزمون پیش‌روی خود شکست خورد نیز همین معنی وجود دارد. طبق بیان سید احمدالحسن، یونس به مقام امیرالمؤمنین علی علیه السلام امتحان شد و نتوانست آن را به دوش کشد. حبه عرنی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **(إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلايَتِي عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَقَرَّ بِهَا مَنْ أَقَرَّ وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَنْكَرَ أَنْكَرَهَا يُؤْنَسُ فَحَبَسَهُ اللَّهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ حَتَّى أَقَرَّ بِهَا) [۲۶]** «خداوند ولایت مرا بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین عرضه نمود؛ آن‌که پذیرفت به آن اقرار نمود و آن‌کس که نپذیرفت انکارش نمود. یونس آن را انکار کرد و خداوند او را در شکم ماهی حبس فرمود تا به آن اقرار نمود.»

به این کلام سید احمدالحسن درباره امتحان یونس علیه السلام بنگرید:

«... چراکه اصل و ریشه‌ی ماجرای یونس علیه السلام عدم تحمل مقام علی علیه السلام و جایگاه آن حضرت است... یونس علیه السلام پیامبر فرستاده شده است، باین حال در

۱۶. ر.ک: سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۶۹.
۱۷. همان، ص ۷۰.
۱۸. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۵۷.
۱۹. محمد بن الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۲.
۲۰. ابن شاذان قمی، الروضة، ص ۱۷۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۴۴.
۲۱. سوره کهف، آیه ۶۹.
۲۲. ر.ک: سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۶۹.
۲۳. ر.ک: همان، ص ۵۹.
۲۴. محمد بن الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۹۰.
۲۵. سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۷۰.
۲۶. محمد بن الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۶.
۲۷. سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، ص ۱۶۸.
۲۸. سوره اسراء، آیه ۵۵.

از آن خارج نمی‌شوند. بنابراین متون دینی که از نافرمانی‌های حجت‌های خدا حکایت دارد، در واقع از شکست‌هایی سخن می‌گوید که با وجود نقیض عصمت در همان مرتبه بالاتر، اما به هیچ وجه مرتبه‌ای که در تعریف عصمت بیان شد را نقض نمی‌کند؛ چون این لغزش هرگز موجب گمراهی کسی نشده و تنها خود ایشان را از دستیابی به مراتب بالاتر محروم ساخته است. این تفسیر ارائه شده توسط سید احمد الحسن، همه اشکالات حول این مسئله را پاسخ می‌دهد و مجالی برای اشکال تراشی دین ستیزان به جا نمی‌گذارد و نیز باور درست درباره عصمت حجت‌های الهی را در دسترس حقیقت‌جویان قرار می‌دهد تا از افراط و تفریط در عقیده پاسبانی شوند و باورهای صحیح محمد و آل محمد علیهم‌السلام را بیاموزند و البته گواهی بر برتری صاحب حقیقی علم در برابر دیگر مدعیان علم باشد. والحمد لله وحده.

## منابع

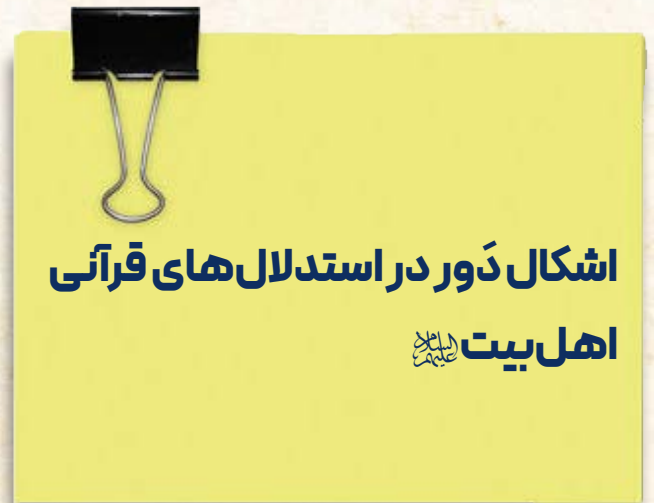
۱. سوره طه، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.
۲. سوره انبیا، آیه ۸۷.
۳. سوره کهف، آیه ۶۱ و ۶۲.
۴. سوره کهف، آیه ۷۳.
۵. ر.ک: سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۲۶۹.
۶. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۳؛ الزبیدی، تاج العروس، ج ۱۷، ص ۴۸۱.
۷. سوره هود، آیه ۴۳.
۸. فخر رازی، المحصل، ص ۵۲۱.
۹. ابن ابی شریف قدسی، المساهرة بشرح المسایرة، ص ۲۸۸.
۱۰. نجم الدین نسفی، شرح عقاید نسفیة، ص ۱۸۵.
۱۱. قاضی عبدالجبار بن احمد، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲، ص ۸۶.
۱۲. شیخ مفید، سلسله تألیفات، ص ۳۷.
۱۳. سید مرتضی، رسائل، ج ۳، ص ۳۲۵.
۱۴. شیخ طوسی، التبیان، ج ۵، ص ۴۹۰.
۱۵. علامه حلی، باب الحادی عشر، ص ۳۷.



# روش استدلال به قرآن کریم برای اثبات اصول امامت و مهدویت



به قلم: عباس فتحیه



چه بسا بگویند اگر فهم حقیقی قرآن مختص اهل بیت علیهم‌السلام است، پس چطور معصومان علیهم‌السلام ولایتشان را برای عموم مسلمانان با قرآن اثبات می‌کردند؟ و چطور پیروان اهل بیت علیهم‌السلام با مخالفان از طریق قرآن بحث و مناظره می‌کردند؟ آیا این دور نیست؟

**توضیح شکل دور این‌گونه است:**

برای فهم قرآن باید به اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه کرد، اما خود اهل بیت علیهم‌السلام برای اثبات حقانیتشان به قرآن استناد می‌کردند، درحالی‌که حجیت

معانی قرآن وابسته به تفسیر آنهاست، نه فهم عموم؛ لذا این دور است.

### به دوروش می‌توانیم به این شبهه پاسخ بدهیم:

۱. اهل بیت علیهم‌السلام همان‌طور که با خود قرآن اثبات کردند که فهم قرآن مختص جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، برای اینکه نشان دهند خودشان جزو مصدیق جانشینان پیامبرند، باید اشراف خود را به معارف قرآن اثبات کنند. بنابراین استدلال آنها به قرآن منجر به دور نیست، بلکه از قضا نشان می‌دهد که آنها حائز علم امامت‌اند و همان اهل بیت و راسخون در علم‌اند که وارث قرآن و وحی الهی‌اند و شایسته رهبری امت خواهند بود؛ زیرا فقط آنها زبان وحی را می‌شناسند و می‌توانند مردم را به دین و کلام خدا راهنمایی کنند؛ به‌ویژه با توجه به اینکه علم به وحی و ملکوت یکی از سه رکن اصلی قانون معرفت حجت و ضابطه و راه امام‌شناسی است، در کنار نص تشخیصی (وصیت) و دعوت به حاکمیت خدا.

۲. قرآن برای همه متشابه است، اما برای اهل بیت علیهم‌السلام محکم است. متشابه حاوی نوعی رمز و راز و معماست، اما این معما همیشه معما و مجهول باقی نمی‌ماند، بلکه بعد از تبیین توسط سخن‌گوی رسمی دین تبدیل به معلومات می‌شود. بنابراین وقتی امام معصوم علیه‌السلام یک متشابه قرآنی را تفسیر کرده و به محکومات برمی‌گرداند، آن آیه به‌وسیله مبین (روشنگر) مبین (روشن) می‌شود و لذا مردمی که تفسیر معصوم را می‌شنوند هم متوجه معنای آیه متشابه می‌شوند و هم می‌فهمند که آن شخصی که معنای آیه متشابه را برایشان بیان کرد صاحب علم قرآن است. فرض کنید شخصی در جمع شما یک معما مطرح می‌کند که هیچ‌یک از شما پاسخ آن معما را نمی‌دانید، اما وقتی جواب معما را می‌گویید همگی متوجه می‌شوید که پاسخ او به معما درست است (معما چو حل گشت آسان شود).

در واقع شما وقتی جواب معما را از او می‌شنوید هم‌زمان دو مطلب را می‌فهمید: اول اینکه جواب معما چه بوده، و دوم اینکه او کسی بود که جواب معما را می‌دانست و شما نمی‌دانستید و از او آموختید.

## ثقلین یا وصیت‌نامه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؟ به کدام جنگ بزیم تا گمراه نشویم؟

مدعیای ما در این مقاله تا همین جا ثابت شد، و بحث جدیدمان در این فصل صرفاً یک مبحث حاشیه‌ای است که احتمالاً برای انصار امام مهدی علیه‌السلام سودمند باشد. در حدیث «ثقلین» گذشت که قرآن و عترت از هم جدایی‌ناپذیرند و تا زمانی که به آن دو جنگ بزید گمراه نخواهید شد.

از قضا عین این تعبیر درباره وصیت‌نامه شب وفات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز آمده و در واقع این متن (وصیت‌نامه شب وفات رسول‌الله) تنها متنی است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌اش فرموده: «تا وقتی به آن جنگ بزید گمراه نمی‌شوید».

این روایت نیز همانند حدیث ثقلین به طرق متواتر با اندکی اختلاف در تعبیر در منابع فریقین (شیعه و سنی) ذکر شده؛ برای مثال ابن عباس نقل می‌کند: «لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الْوَفَاةَ وَ فِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا فَقَالَ عُمَرُ لَا تَأْتُوهُ بِشَيْءٍ فَإِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ...» [۱]

«هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محضر شد و در خانه‌اش افرادی از جمله عمر بن خطاب بودند، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: بیایید برایتان نوشته‌ای بنویسم که دیگر تا ابد گمراه نشوید. عمر گفت: چیزی برایش نیاورید؛ پس درد بر او غالب شده و قرآن نزد شماست؛ کتاب خدا برایمان کافی است...»

همچنین می‌دانیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از متفرق شدن آن جماعت، نزد مقررین و اهل بیت خاص خودش وصیت‌نامه‌ای نوشت که خلفای خودش تا روز قیامت را در آن معرفی کرد و این تنها متن موجود از وصیت‌نامه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمته‌الله موجود است و در آن به ۱۲ امام و ۱۲ مهدی وصیت شده.

## اینجا پرسش مهقی مطرح می‌شود: به کدام یک باید جنگ بزیم تا گمراه نشویم: ثقلین یا وصیت‌نامه رسول الله ﷺ؟

دانستیم که حقیقت قرآن و عترت از هم جدا نیستند و اساساً قرآن حقیقی همیشه در سینه همین خاندان مطهر و اهل‌الذکر است. بنابراین اگر عترت را در هر زمانی بشناسیم، قطعاً قرائت و تفسیر و تأویل و معانی و احکام قرآن را هم در آن زمان از طریق امام معصوم خواهیم شناخت.

از طرفی می‌دانیم که تنها راه برای شناخت مصداق عترت و جانشینان از نسل رسول‌الله ﷺ همان وصیت‌نامه است که عمر اول‌الزمان می‌خواست نوشته نشود و عمر آخرالزمان منکر حجیت و اعتبار آن می‌شود، حتی به قیمت زیر سؤال بردن بزرگ‌ترین رکن

فقه و حدیث شیعه (یعنی شیخ طوسی)!!

بنابراین برای دسترسی به قرآن حقیقی، باید اهل‌بیت رسول‌الله ﷺ را بشناسیم و برای شناخت مصداق اهل‌بیت ﷺ باید به وصیت‌نامه پیامبر ﷺ جنگ بزیم، چون این تنها متنی است که رسول‌الله ﷺ آن را تضمین کرده که هرگز تا قیامت با آن گمراه نمی‌شوید، یعنی هیچ مدّعی دروغ‌گویی نمی‌تواند با این وصیت‌نامه مقدّس شما را گمراه کند و به دروغ مدّعی آن شود.

برای پژوهش پیرامون متن و سند و دلالت وصیت‌نامه مقدّس شب وفات رسول‌الله ﷺ پیشنهاد می‌کنم کتاب «وصیت و وصی احمدالحسن» نوشته شیخ ناظم عقلی، همچنین کتاب «وصیت مقدّس، نوشته بازدارنده از گمراهی» نوشته سید احمدالحسن را مطالعه کنید.

**در نتیجه، ما سه دستاویز مجزاً نداریم که به آنها جنگ بزیم تا گمراه نشویم، بلکه فقط یک**

**چیز داریم و آن قرآن است که کتاب هدایت است و برای دستیابی به فهم و معرفت قرآن تنها یک راه داریم و آن**

شناخت و مراجعه به عترت ﷺ است و برای شناخت عترت ﷺ تنها یک راه داریم و آن تمسک به وصیت‌نامه پیامبر ﷺ است، یعنی با وصیت‌نامه رسول‌الله ﷺ باید مصداق اهل‌بیت ﷺ را در هر زمان بشناسیم و با شناخت و اطاعت از اهل‌بیت ﷺ باید قرآن را بشناسیم و این همان راه نجات است.

سید احمدالحسن می‌فرماید: «ولهذا بین الرسول محمد ﷺ فیما سمی برزیه الخمیس بأن وصیته عند الموت هی العاصم من الضلال لا غیر؛ لأنها فی تشخیص الثقلین (المخلف العاصم من الضلال) بالاسم والصفة الذی لا یمكن معه أن یحصل الضلال لمن التزم بهذه الوصیة إلى یوم القیامة» [۲] و برای همین رسول‌الله محمد ﷺ در آن حادثه‌ای که مصیبت روز پنجشنبه نامیده شد فرمود: وصیت‌نامه هنگام مرگش یگانه چیزی است که مانع گمراهی می‌شود، نه چیز دیگر؛ زیرا آن وصیت‌نامه در تشخیص مصداق ثقلین (یادگار عصمت‌بخش از گمراهی) با اسم و ویژگی‌هایی است که با آن امکان حصول گمراهی برای کسی که به آن جنگ بزند تا روز قیامت نخواهد بود.

یکی از شواهد این مطلب آن است که در برخی از نقل‌های حدیث ثقلین، عبارت عجیبی به چشم می‌خورد، چون معمولاً در لغت عرب برای ذکر دو شیء از صیغه تثنیه استفاده می‌شود؛ مثلاً در مورد قرآن و عترت می‌گویند: «هما حبلان ممدودان»، آنها دو ریسمان کشیده شده‌اند، و نمی‌گویند: «هما حبل ممدود»، آنها یک ریسمان کشیده شده است، درحالی‌که در این نقل‌ها می‌بینیم که از قضا



قرآن و عترت را یک ریسمان شمرده‌اند، نه دو ریسمان!

**بنابراین نه تنها متن قرآن به تنهایی و بدون حجت ناطق نمی‌تواند شما را از گمراهی حفظ کند، متن روایات هم به تنهایی و بدون امام ناطق نمی‌تواند شما را از گمراهی حفظ کند؛**

چون بدون امام ناطق نمی‌دانید کدام بخش از این روایات منتسب به ما از ما صادر شده است و کدام بخش صادر نشده، همچنان که نمی‌دانید کدام بخش از این روایات نسخ شده، و نمی‌دانید کدام بخش عام است و کدام بخش خاص است، کدام بخش مجمل است و کدام بخش مبین، کدام بخش محکم است و کدام بخش متشابه، کدام بخش از روی تقیه صادر شده و کدام بخش واقعاً مقصود ما بوده، چون اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند کلام ما نیز مانند قرآن محکم و متشابه دارد: «مَنْ رَدَّ مُتَّشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَىٰ مُحْكَمِهِ هُدًى إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِي أَحْبَابِنَا مُتَّشَابِهًا كَمُتَّشَابِهِ الْقُرْآنِ وَ مُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ فَرُدُّوا مُتَّشَابِهَهَا إِلَىٰ مُحْكَمِهَا وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَّشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضِلُّوا» [۳] «کسی که متشابه قرآن را به محکمش برگرداند به صراط مستقیم هدایت شده. سپس فرمود: در اخبار و احادیث ما هم متشابهی هست مانند متشابه قرآن و محکمی است مانند محکم قرآن. پس متشابه کلام ما را به محکمش برگردانید و از متشابهاتش دنباله‌روی نکنید که گمراه می‌شوید.»

ممکن است بگویند: ما عالمان دینی قدرت برگرداندن متشابهات روایات به محکومات آنها را داریم، درحالی‌که این علم نیز مانند علم متشابهات قرآن مختص حجت‌های معصوم خداست، وگرنه این مقدار اختلاف در عقاید و احکام بین علمای شیعه که همگی مدعی ایمان به اهل بیت علیهم‌السلام و روایاتشان هستند دیده نمی‌شد! لذا امام صادق علیه‌السلام فرمود: «به روایات معتبر ما عمل کنید تا زمانی که قائم علیه‌السلام - یعنی امام حجت و حاضر زمان خودتان [۵]- را ببینید و این روایات را بر او عرضه کنید: «إِذَا سَمِعْتُمْ مِنْ أَصْحَابِكِ الْحَدِيثَ وَ كَلِمَتَهُمْ تَقَهُ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرُدَّ إِلَيْهِ» [۶]

بله، کسانی که علاوه بر متن قرآن به متن روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز چنگ زده‌اند انحراف و خطای کمتری در عقاید و احکام دارند و به حق نزدیک‌ترند؛ چون لااقل در زمان غیبت (طبق فهم عرف از معنای غیبت امام)

برای مثال در برخی نقل‌های معتبر آمده که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آخرین روزهای حیات مبارکش فرمود: «أَلَا وَ إِنِّي مُخْلِفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ الْقُرْآنُ وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي هُمَا حَبْلُ اللَّهِ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا سَبَبٌ مِنْهُ يَبِيدُ اللَّهُ وَ سَبَبٌ بَأْيْدِيكُمْ إِنْ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ نَبَّأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَأَضْبَعِي هَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوَسْطَىٰ فَتَفْضَلُ هَذِهِ عَلَىٰ هَذِهِ» [۳] «من در بین شما دو یادگار گران‌بها به جا می‌گذارم: ثقل بزرگ‌تر قرآن و ثقل کوچک‌تر عترتم یعنی اهل بیتم هستند. آنها ریسمان خداست! که بین شما و خدا کشیده شده است؛ تا وقتی به آن (نه آنها) چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید. یک سمت آن به دست خداست و یک سمت به دست شما. لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا بر من وارد حوض شوند، مانند این دو انگشت ستابه و نمی‌گویم مثل این دو انگشت وسطی و ستابه که یکی از دیگری برتر و بلندتر باشد!»

**بنابراین می‌توان از جمع‌بندی دلایل حدیث ثقلین با وصیت‌نامه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نتیجه گرفت:**

۱. تا روز قیامت اگر اهل بیت علیهم‌السلام را بشناسید قرآن را هم می‌شناسید و گمراه نمی‌شوید؛
۲. تا روز قیامت اگر به وصیت‌نامه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنگ بزنید اهل بیت علیهم‌السلام را حتی پس از زمان طولانی غیبت امام مهدی علیه‌السلام می‌شناسید و در شناخت مصداق اهل بیت علیهم‌السلام گمراه نمی‌شوید؛
۳. همان‌طور که اهل بیت علیهم‌السلام درباره قرآن شما را گمراه نمی‌کنند و هیچ ادعای دروغ و باطلی در مورد قرآن نمی‌کنند، وصیت‌نامه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم تا روز قیامت شما را درباره شناخت اهل بیت علیهم‌السلام گمراه نمی‌کند و هیچ مدعی باطلی با این یگانه متن تضمین‌شده شما را راجع به شناخت اهل بیت علیهم‌السلام گمراه نمی‌کند.

اگر با وصیت‌نامه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در هر زمانی مصداق اهل بیت علیهم‌السلام را بشناسید، آن معرفتی را که برای شما لازم است از قرآن و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ترتیب و تنزیل و تأویل و تفسیر و مجمل و مبین و عام و خاص آن خواهید شناخت و آن‌گونه که خدا می‌خواهد او را می‌شناسید و اطاعت و عبادت می‌کنید و خودتان و جامعه‌تان به صلاح و فلاح و فوز و سعادت می‌رسد.

که می‌فرماید: "تا وقتی قائم را ببینی و به او عرضه کنی." مقصود از قائم در اینجا امام هر زمانی است نه فقط امام محمد بن حسن مهدی علیه السلام؛ زیرا همان طور که اخبار گفته و تأکید کرده‌اند هر کدام امامی قائم به امر خدا در زمان خودش است؛ بنابراین نه شامل غیبت کبرا می‌شود و نه تکلیف کنونی ماست." کتاب ارزش ذاتی متن دینی، ص ۲۴۳ و ۲۴۴

۶. الحزب العاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۲۲.  
۷. ابن‌الصفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۲۶.

به کامل‌ترین منابع دینی که در اختیارشان بوده تمسک جست‌ه‌اند و درصد احتمال خطایشان کمتر است، اما نمی‌توان ادعا کرد که آنها با غور در متن قرآن و احادیث به تمام حق رسیده و از باطل مصون‌اند و بی‌نیاز از هدایت یک خلیفه معصوم الهی شده‌اند.

اساساً دین یک متن خام و صامت نیست، چه آن متن قرآن باشد یا روایات، بلکه دین خدا در هر زمان یک شخص است که آن یک مرد خود دین و ایمان و یقین است و او همان امام امت و اهل زمانش است که هرکسی آن را بشناسد دین را شناخته و هدایت شده. امام صادق علیه السلام فرمود: «أَنَّ الدِّينَ وَ أَضْلَ الدِّينِ هُوَ الرَّجُلُ هُوَ اليَقِينُ وَ هُوَ الإِيْمَانُ وَ هُوَ إِمَامُ أُمَّتِهِ وَ أَهْلَ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ حُدُودَهُ وَ سَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْإِمَامِ.» [۷]

### منابع:

۱. المفید، الأمالی، ج ۱، ص ۳۶.
۲. سید احمدالحسن، الوصیة المقدّسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۳۲.
۳. النعمانی، الغیبة، ص ۴۲.
۴. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۶۱.
۵. دکتر شیخ ناظم العقیلی (یکی از چهار نماینده سید احمدالحسن) می‌فرماید: «یظهر من الروایة أنّها مختصة بزمن الحضور، لا في زمن الغیبة وتعذر لقاء الإمام أو الرجوع إليه، بدلیل ذیل الروایة: (حَتَّى تَرَى الْقَائِمَ فَتَرُدَّهُ عَلَيْهِ)، فالمقصود من القائم هنا إمام كل زمان لا خصوص الإمام محمد بن الحسن المهدي علیه السلام، فكل إمام قائم بأمر الله في زمانه، كما نطقت به الأخبار وأكده. وبهذا فهو ليس شاملاً للغیبة الكبرى ولا يتعلق بتكليفنا الآن: ظاهر این روایت نشان می‌دهد به زمان حضور اختصاص دارد نه زمان غیبت، و نیز به مشکل ملاقات با امام یا رجوع به ایشان، به دلیل ادامه روایت





# انجام تکلیف در زمان فترت

## مخالفت علمای ادیان با فرستادگان

### به قلم: کاظم محمدی

دین خدا از روز اول با نصب حجت خدا شروع شد و خداوند لحظه‌ای دین خود را بدون ولی و سرپرست رها نساخت. «عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: المنذر رسول الله صلی الله علیه و آله، و الهادی أمير المؤمنين، و بعده الائمة علیهم السلام و هو قوله: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» في كل زمان هاد مبین، و هورد علی من ینکران فی کل اوان و زمان اماما، و انه لا تخلو الأرض من حجة كما قال أمير المؤمنين علیه السلام: لا تخلو الأرض من قائم بحجة الله اما ظاهر مشهور و اما خائف مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیناته» «ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: انذارکننده ترساننده رسول الله صلی الله علیه و آله بود و هدایتگر امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او ائمه علیهم السلام هستند و این همان قول خداوند است (و برای هر قومی هدایتگری است) در هر زمان هدایتگری بیانگر است و این پاسخ به هرکسی است که منکر این باشد که در هر لحظه و زمان امامی هست و اینکه زمین از حجت خالی نمی‌شود؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "زمین از قائمی به حجت خدا

شهادت رسید. و اگر تاریخ را ورق بزنیم می‌بینیم همیشه همین‌طور بوده و مردم هیچ‌گاه از کشتن یحیی و آزار عیسی و انکار صالح علیهم‌السلام دست برنداشتند. حجت‌های الهی هیچ‌گاه نه ترس از جان داشتند [۳] و نه در راه خدا از انکار انکارکننده‌ای ترسیدند [۴] و نه از ملامت ملامت‌کننده‌ای واهمه داشتند. [۵] پس باید دلیل دیگری برای غایب شدن حجت‌های الهی بیابیم. این مبحث را از کتاب عقاید اسلام نقل می‌کنیم.

«بنابراین در این بحث کوتاه و مختصر به این نتیجه رسیده‌ایم که: در این میان راه و روشی وجود دارد که به خالی شدن زمین از حجت الهی معتقد است؛ مانند روش سنی یا سلفی؛ همان‌گونه که قبلاً بیان شد این راه و روش با ظاهر نص قرآنی و از جمله آیه اکمال دین تعارض دارد.

اما روش دیگر اقرار می‌کند که زمان از حجت الهی خالی نمی‌گردد، اما این حجت با وجود قابل ممکن است غایب شود، بدون اینکه کسی را تنصیب و تعیین کند تا عیناً جای او باشد تا این نایب حکم واقعی خدا را به مردم برساند... که در حقیقت این روش با روش قبلی (روش سلفی) چندان تفاوتی ندارد و هر دو با آیه اکمال دین در تعارض‌اند.

اما روش سوم که ما آن را مطرح کردیم این است که زمان از حجت الهی خالی نمی‌شود و صحیح نیست بدون آنکه فردی را به نیابت تعیین کند، غایب شود و هنگامی که بدون اینکه فردی را به‌طور علنی نصب (و تعیین) کند غایب شود، در آن حال همه امت مقصر بوده و از حق منحرف شده‌اند و کسی که قابلیت پذیرش روش الهی صحیح را داشته باشد وجود ندارد. در این حالت با تعیین فرستاده یا نایب، حجت اقامه می‌شود اما به دلیل عدم وجود قابل از او خواسته نمی‌شود که مردم را مطلع سازد و با آنها مرتبط شود.» [۶]

**یعنی خداوند هیچ‌زمان دین خود را رها نمی‌کند، اما پذیرا نبودن مردم موجب می‌شود خداوند فرستاده خود را مأمور به تبلیغ نکند.**

حال اجازه دهید مسئله را از زاویه‌ای دیگر بررسی کنیم و با پاسخ نقضی، مخالفان دیدگاهمان را به پاسخ‌گویی وادار کنیم.

معتقدین به فقها معمولاً این‌گونه استدلال می‌کنند

خالی نمی‌شود؛ یا آشکار شناخته شده یا ترسان پنهان تا اینکه حجت‌های خدا و بیاناتش باطل نشود.» [۱]

در این حدیث مضامین مهمی بیان شده که توجه به آن می‌تواند چراغ راهی باشد برای همیشه تاریخ بشریت، و نفی اتهام خداوند مبنی بر اینکه دین را رها کرده تا عده‌ای از راه برسند و با نظرات خود آن را کامل کنند.

**مسئله اول اینکه هر قومی هدایتگری دارد.** این بدین معناست که حتی در زمان‌های فترت (که حجت خدا به شکل علنی دعوت به دین خدا نمی‌کند) نیز حجت الهی وجود دارد و دین خدا بی‌سرپرست نیست.

**نکته دوم اینکه امام علی (ع) بیان می‌کند حتی اگر حجت خدا پنهان باشد نیز حجت بر مردم تمام است:**  
قال أمير المؤمنين (ع): «لا تخلو الأرض من قائم بحجة الله اما ظاهر مشهور و اما خائف مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیاتاه.» همان‌طور که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «زمین از قائمی به حجت خدا خالی نمی‌شود؛ یا آشکار شناخته شده یا ترسان پنهان تا اینکه حجت‌های خدا و بیاناتش باطل نشود.»

یعنی مردم زمان فترت که حجت خدا ظاهر نیست هم تکلیفشان روشن است و خداوند حجت را بر آنان نیز تمام کرده است و بدین ترتیب، دین خدا همیشه و در هر حالی کامل است؛ پس معنی ندارد کسی از پیش خود تصمیم بگیرد دین خدا را کامل کند. چراکه ممکن نیست چیزی را که کامل است کامل کنند. اصطلاحاً در این خصوص گفته می‌شود: "تحصیل حاصل است" مثل اینکه بگوییم چراغی که روشن است را روشن کنید. کاملاً روشن است که این کار محال و نشدنی است. مگر اینکه عده‌ای فکر کنند خداوند دین خود را رها کرده و قرآن که می‌گوید در هر زمانی حجت خدا سرپرست دین خداست نیز دروغ است و امام علی (ع) هم خلاف گفته و امام صادق (ع) نیز اشتباه کرده! (تکاد السماوات يتفطرن و الارض و تخرّ الجبال هداً) (نزدیک است از این سخن آسمان‌ها بشکافند و زمین شکافته شود و کوه‌ها فرو بریزند). [۲]

**مطلب سوم اینکه حجت خدا گاهی اوقات از ترس مخفی می‌شود. اما این چه زمانی است؟ درحالی‌که می‌بینیم حضرت نوح (ع) به شدیدترین شکل از جانب مشرکین انکار شد و حضرت محمد (ص) مراتها کشید و امام حسین (ع) با زبان تشنه در دشت کربلا به**

که چون شما در شناخت دین خود ناتوانید باید به ما مراجعه کنید و تا ماکسی را به‌عنوان فرستاده الهی تأیید نکردیم او نمی‌تواند حجت خدا باشد.

**آنچه از این بحث نتیجه گرفته می‌شود این است که رجوع به فقها نه تنها عقلی نیست، بلکه اگر آن را موشکافی کنیم می‌بینیم خلاف دین خداست. همچنین نتیجه می‌گیریم چون حجت‌های الهی همیشه بین مردم حاضرند، دین خدا هیچ‌وقت ناقص نبوده تا نیاز باشد کسی متصدی کامل کردن دین خدا شود.**

#### منابع:

۱. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ۵ جلد، اسماعیلیان - قم، چاپ: چهارم، ۱۴۱۵ ق. ج ۲؛ ص ۴۸۴.
۲. سوره مریم، ۹۰.
۳. سوره توبه، ۱۱۱.
۴. سوره یونس، ۴۱.
۵. سوره مائده، ۵۴.
۶. سید احمدالحسن، عقاید اسلام، ص ۷۰-۷۱.
۷. (فلن تجد لسنة الله تبديلا و لن تجد لسنة الله تحويلا) (سوره فاطر، ۴۳).
۸. چون قاعده عقلی تخصیص بردار نیست. مثلاً آیا می‌شود بگوییم ظلم محال است مگر در جای خاصی؟ تسلسل محال است الا فلان جا؟ این درست نیست. قوانین عقلی استثناء ندارد.
۹. سوره اعراف، ۶۰ و ۶۶ و ۷۵ و ۸۸ و ۱۰۹؛ سوره مؤمنون، ۳۳ و ص، ۶.



شده و خدا راضی بوده دینش در گذشته بارها و بارها فراموش شود و احکامش چندین بار و به‌مدت بسیار زیادی تعطیل شود و در این بین تنها گروهی که خدا راضی به تعطیل شدن دین آنها نشد مسلمانان هستند.

اگر این‌طور است؛ این چه قاعده عقلی است که بارها نقض شده است؟ درحالی‌که قاعده عقلی به اقرار خودشان تخصیص‌بردار نیست؛ [۸] یعنی اگر رجوع به فقها برای گرفتن دین درست است باید همیشه درست باشد و اگر درست نیست هیچ‌وقت درست نیست و الا عقلی نیست و برای درست بودنش نیاز به دلیلی معتبر (آیه محکم یا روایت متواتر) داریم.

و اگر بگویند که این قاعده عقلی است و در خصوص تمام ادیان جریان پیدا می‌کند، سؤال ما این است: آیا مسیحیان باید از فقهایی پیروی می‌کردند که انجیل را تحریف و پیامبر اسلام ﷺ را انکار کردند؟

آیا یهودیان باید دینشان را از فقهایی می‌گرفتند که تورات را تحریف کرده و با عیسی ﷺ و محمد ﷺ جنگیدند و می‌خواستند آنها را بکشند؟

این اتفاق همیشه در جریان بوده و هر پیامبری که به دستور خدا مردم را به دین فراخوانده، عده‌ای با روپوش دین آمدند و با پیامبر جدید به مخالفت برخاستند. [۹] با این نگاه که به اشتباه رجوع به متخصص نام گرفته، هیچ‌گاه نمی‌توان دعوت هیچ پیامبری را تصدیق کرد و به او ایمان آورد. زیرا عده‌ای که خود را متخصص دین معرفی می‌کردند پیامبران را انکار کرده و با تحقیر عقل دیگر انسان‌ها به آنها القا می‌کردند

که خداوند دین را فرستاده است تا به آن عمل شود و راضی نیست دینش ترک و فراموش و احکامش تعطیل شود؛ و از آنجایی که امام مهدی ﷺ نیست، فقها متصدی اجرای دین و حدود الهی‌اند و بر مردم واجب است که در دین خود به متخصصین این امر که همان علما و فقها هستند رجوع کنند و در غیر این صورت، اعمال عبادی آنها پذیرفته نیست مگر اینکه با واقع‌الامر مطابقت داشته باشد.

حال، اگر فرض کنیم آنها ادله سید احمدالحسن را نپذیرند و تبیین او در باب حجت‌های الهی را مردود پنداشته و بر نقش علما در زمان فترت پافشاری کنند، باید به این سؤال پاسخ دهند: «آیا خداوند راضی بوده که دینش در ادوار مختلف، همانند فترت بعد از حضرت عیسی ﷺ و قبل از رسول الله ﷺ تعطیل شود؟»

از آنجایی که سنت خداوند تغییرناپذیر است، [۷] نمی‌توان گفت خداوند گاهی راضی به تعطیل شدن دینش هست و گاهی راضی به تعطیل شدن دینش نیست. بدین ترتیب باید بپذیرند در زمان‌هایی که پیامبران الهی به شکل علنی در بین مردم نبودند؛ مردم برای دانستن احکام دینی‌شان باید به علمای زمان خودشان رجوع نموده و از آنها کسب تکلیف کنند. و قاعده عقلی رجوع به متخصص درباره آنها نیز صادق است!

آنها نمی‌توانند بگویند مسیحیان بعد از رفع شدن حضرت عیسی ﷺ باید دست از دین خدا بکشند و یهودیان بعد از حضرت موسی ﷺ باید بی‌دین شوند و این داستان بعد از غیبت هر پیامبری تکرار

سلسله پاسخ‌هایی به بدعت‌ها و یوحنا ی دمشقی  
ا قسمت بیستم و چهارم:

# پاسخ به اشکال نبودن آب در برهشت به خاطر شتر صالح

عالم آخرت، عالم مادی نیست تا اینکه آمیزش جنسی و نوشیدن و خوردن مادی در آن با مفهومی که در این زندگی جسمانی متوجه می‌شویم وجود داشته باشد

به قلم: آندریاس انصاری



دمشقی به این متن از قرآن استناد کرد:

﴿مَثَلِ بَهْشْتِي كِه بَه پَرهيزگارَان وَعَدَه دَادَه شَدَه  
[چون باغي است كه] در آن نهرهايي است از آبي كه  
[رنگ و بو و طعمش] بَرنگشْتَه و جويهايي از شيري  
كه مزه‌اش دگرگون نشود و رودهايي از باده‌اي كه براي  
نوشندگان لذتي است و جويبارهايي از انگبين ناب و در  
آنجا از هرگونه ميوه براي آنان [فراهم] است و [از همه  
بالا تر] آمرزش پروردگار آنهاست [آيا چنين كسي در  
چنين باغي دل انگيز] مانند كسي است كه جاودانه در  
آتش است و آبي جوشان به خوردشان داده مي‌شود  
[تا] روده‌هايشان را از هم فرو پاشد﴾ [۱].

در چند محور به ياري خدا پاسخ ارائه مي‌شود!

### • محور اول: مَثَل؟ يا حقيقت؟

مي‌گويم:

در ابتدای متن قرآن چه آمده است؟! متن به این موضوع اشاره دارد که آن رودخانه‌ها برای مَثَل گفته شده است و نه اینکه حقیقتاً آن گونه که دمشقی تصور می‌کرد رودخانه‌هایی مانند این رودخانه‌های دنیایی وجود دارد:

﴿مَثَلِ بَهْشْتِي كِه...﴾ ﴿مَثَلِ الْجَنَّةِ الَّتِي...﴾

سید احمد الحسن روشنگری کرده و می‌گوید:

«عالم آخرت، عالم مادی نیست تا اینکه آمیزش جنسی و نوشیدن و خوردن مادی در آن با مفهومی که در این زندگی جسمانی متوجه می‌شویم وجود داشته باشد. این مسائل رمزگونه است و در قرآن بسیاری از مسائل رمزگونه است که این مسئله را قبلاً بیان کردم؛ سخن خدا، مانند سخن مردم نیست؛ و زمانی که سخن از عوالم بالایی است - همان‌طور که حال قرآن [چنین] است - کاملاً انبوه از رمزهاست، مانند رمزهای ملکوتی؛ و به همین خاطر است که روایات نسبت به اجتناب ورود در قرآن بدون آگاهی و علم تشویق کرده است؛ و به همین خاطر است که خدای سبحان با زبان پیامبرش همراه قرآن

اگر خدا بخواهد در این قسمت نیز گوشه‌ای دیگر از سفاقت دمشقی نشان داده می‌شود؛ دمشقی در ادامه آنچه درباره شتر و کزه شتر گفت، این کلمات را می‌گوید:

«زیرا شما می‌گویید که سه رودخانه دارید که در بهشت جاری‌اند یکی از آب، یکی از شراب، و یکی از شیر. اگر این شتر پیشگام شما، خارج از بهشت است، آشکار است که او از گرسنگی و تشنگی خشکیده، یا اینکه دیگران از شیر او بهره می‌برند و بنابراین پیامبرتان درباره صحبت داشتن با خدا بیهوده به خود می‌بالد؛ زیرا خدا راز این شتر را برای او فاش [یا وحی] نکرد.

اما اگر او در بهشت است، او هنوز در حال نوشیدن آب است، و شما به خاطر فقدان آب، در میان بهشت شادی آفرین، خشک خواهید شد. و اگر هیچ آبی نباشد، چون این شتر تمام آن را نوشیده، شما تشنه شراب از رودخانه شرابی که آنجا جاری است، از نوشیدن شراب ناب مست خواهید شد و تحت تأثیر نوشیدنی شدید از حال رفته و به خواب می‌روید.

پس با رنج بردن از سرسنگینی بعد از خواب، و بیمار شدن از شراب، لذت و خوش‌گذرانی بهشت را از دست خواهید داد.

پس چطور به عقل پیامبرتان نرسید که این ممکن است برای شما در بهشت شادی آفرین رخ دهد؟ او هرگز نمی‌دانست که این شتر اینک چه نتیجه‌ای می‌دهد، با این اوصاف شما حتی از او نپرسیدید وقتی او به شما درباره سه رودخانه رؤیاهایش را ارائه داد.

ما آشکارا به شما اطمینان می‌دهیم که این شتر شگفت‌انگیز شما؛ بر شما به‌سوی ارواح الاغ‌ها پیشی گرفته، به جایی که شما، نیز، مانند چهارپایان مقدر شده بروید. و تاریکی ظاهری و عذاب ابدی، آتش خروشان، گرم‌های بی‌خواب، و دیوهای جهنمی وجود دارد.» پایان نقل قول.

آری؛ میوه‌های دمشقی این گونه است!

همان‌طور که در آیه قرآن تقدیم شد، به چهار نهر اشاره شده است:

- الف. ﴿... آب ...﴾ ﴿... ماء ...﴾
- ب. ﴿... شیر ...﴾ ﴿... لبن ...﴾
- پ. ﴿... شراب ...﴾ ﴿... خمر ...﴾
- ت. ﴿... عسل ...﴾ ﴿... عسل ...﴾

می‌گوییم:

دمشقی حتی افتضاح دیگری را به بار آورد و تعداد نهرها را سه نهر اعلام می‌کند! در حالی که تعداد نهرها نه سه است و نه چهار؛ بلکه از همان آیه‌ای که تقدیم شد، از آب و شیر و شراب و عسل هر کدام نهرهایی وجود دارد:

- الف. ﴿... نهرهایی از آب ...﴾ ﴿... أَنهَارٌ مِنْ مَّاءٍ ...﴾
- ب. ﴿... نهرهایی از شیر ...﴾ ﴿... أَنهَارٌ مِنْ لَبَنٍ ...﴾
- پ. ﴿... نهرهایی از شراب ...﴾ ﴿... أَنهَارٌ مِنْ خَمْرٍ ...﴾
- ت. ﴿... نهرهایی از عسل ...﴾ ﴿... أَنهَارٌ مِنْ عَسَلٍ ...﴾

پس اگر به فرض محال این مثل حقیقت آن عالم باشد و نه مثالی برای آن عالم، می‌گوییم آنچنان که دمشقی تصور می‌کرد، این‌گونه نیست که تنها یک نهر آب وجود داشته باشد تا شتر بیاید و تمام آن را بیاشامد و دیگران تشنه بمانند!

### • محور سوم: مهیا بودن نعمت‌های بهشت

می‌گوییم:

شاید دمشقی گمان می‌کرد اشکالاتی که مطرح می‌کند دیگر چیزی از اسلام را باقی نمی‌گذارد و اگر این فرض را مطرح کند که شتر قبل از ورود مسلمانان به بهشت رفته است، پس دیگر آبی برای آشامیدن مسلمانان باقی نمی‌ماند و این چنین ردی بر اسلام وارد می‌شود! اما برخلاف درک دمشقی، طبق قرآن بهشت همانند دنیا نیست که اهل آن دچار قحطی و تشنگی و ... شوند؛

در قرآن می‌خوانیم:

﴿ [در قیامت] ستمگران را از آنچه انجام داده‌اند، هراسناک می‌بینی و [جزای عملشان] به آنان خواهد رسید، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته

را قرار داده [و بازگو کرده] است که همان آل محمد ﷺ هستند؛ پس محمد رسول، نص و تصریح کرده‌اند که تقلین را برجای گذاشته است، قرآن+عترت. [۲]

در حقیقت افراد واژگون شده که وجودشان متعلق به دنیای فانی است و در شهوات غوطه‌ور شده‌اند تمام کلمات و موضوعات را با چشم دنیوی خود می‌بینند! متأسفانه این دید تنها مخصوص یوحنا دمشقی نیست! «آلفونسوس لیگوری» [۳] از قدیسان و دکتران کلیسای کاتولیک می‌گوید:

«با این حال بهشت محمدی تنها مناسب جانوران است. چون لذت نفسانی کثیف تمام چیزی است که مؤمن باید در آنجا انتظار داشته باشد.» [۴]

اما آیا آنها نیز با کتاب مقدس با همین روش زشت روبه‌رو می‌شدند و به تفسیر می‌پرداختند؟!

مگر خود دمشقی آن «محبوبه» در غزل غزل‌ها را کلیسا تفسیر نکرد؟! [۵] کسی که ویژگی‌های زنانه داشت! [۶] آیا درباره او نیامده بود که:

(ای عروس من، لب‌های تو عسل را می‌چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است).

سؤال:

لب‌های کلیسا کجاست تا چکانیده شدن عسل را با دو چشم خود ببینیم و بگوییم آری این‌ها لب‌هایند و آن هم که می‌بینیم عسل است؟! زبان کلیسا کجا قرار دارد تا زبانش را بالا کشیم و عسل و شیر را مشاهده کنیم؟ آیا هیچ‌گاه خود او و سایر قدیسان کلیسا حاضر می‌شدند که قانون شیطانی‌شان را درباره کتاب مقدس نیز تعمیم دهند و سپس تفسیر کنند؟! یا اینکه این قانون شیطانی فقط در مواجهه با اسلام کاربرد دارد؟! [۷] ای کاش ذره‌ای انصاف در وجودشان بود.

### • محور دوم: انواع و تعداد نهرها

می‌گوییم:

یکی از افتضاحات دمشقی بی‌اطلاعی او درباره انواع نهرهاست؛ او سه نوع نهر را نام می‌برد در حالی که

روشن می‌شود؟!

می‌توانم به یاری خدای سبحان و متعال که هر نعمتی از اوست بسیار بنویسم اما می‌دانم همین مقدار بسیار کافی است تا کسانی را که در خواب مانده‌اند بیدار کند.

خدای سبحان و متعال را شکر برای توفیق عظیم؛ برای یاری دینش.

### منابع:

۱. ترجمه فولادوند؛ متن عربی آیه: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾ (محمد، ۱۵).
۲. سید احمد الحسن، صفحه رسمی فیس‌بوک، ژوئن ۲۰۱۸م.
۳. نام به انگلیسی: Alfonsus Liguori
۴. تاریخ بدعت‌ها، تکذیب آنها یا پیروزی کلیسا، ترجمه از ایتالیایی توسط مولوک، ویرایش دوم، دوبلین، منتشر شده توسط جیمز دافی، ۷، ولینگتون-کوی، ۱۸۵۷، فصل هفتم، بدعت‌های قرن هفتم، بند ۲، ص ۱۷۸.
۵. ر.ک: غزل‌غزل‌ها ۷:۴؛ او می‌گوید: «برادران و فرزندان عزیز کلیسا، مادر خود را شرمند نکنید، او را تکه‌تکه نکنید. تدریس او را از طریق من دریافت کنید. به آنچه خدا درباره او [کلیسا] می‌گوید گوش کنید: 'ای محبوبه من، تمامی تو زیباست. در تو عیبی نیست'» (درباره تصاویر مقدس، ترجمه شده از یونانی اصلی توسط ماری اچ. ایلیس، بخش سوم - ON HOLY IMAGES, TRANSLATED FROM THE ORIGINAL GREEK BY MARY (H. ALLIES).
۶. در غزل‌غزل‌ها، فصل ۴ آمده است: (۷ ای محبوبه من، تمامی تو زیباست. در تو عیبی نیست. ۸ بیا با من از لبنان ای

شتر صالح بیاشامند و خلاصه اینکه بهشتیان دچار قحطی آب نشوند؟! خدا ناتوان نیست. [۱۱]

### همچنین در قرآن می‌خوانیم:

﴿پروردگارش آنان را از جانب خود، به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی [در بهشت] که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند، مژده می‌دهد﴾. [۱۲]

### دقت کنید:

﴿...نعمت‌هایی پایدار﴾ ... ﴿نَعِيمٌ مُقِيمٌ﴾

### • کلام پایانی

دمشقی تصویری را هم نمی‌کرد این نتایج افتضاحش که منتشر می‌کند عاقبت به قیمت بی‌آبرویی بیشتر او تمام شود! گویا او در عالم توهم خود آمده بود کار اسلام را یکسره کند! اما با هر اشکالی که می‌نوشت کار خودش را یکسره می‌کرد! دمشقی نشان داد که محمد ﷺ و قرآن حق است و دشمنان آن‌ها کسانی‌اند که خدا با آنان نیست؛ زیرا از علم و حکمت الهی بی‌بهره‌اند و کلام و استدلال پاک از آنان خارج نمی‌شود و بدون هیچ شکی این فقط شیطان نادان است که به آنان وحی می‌کند [۱۳].

به‌هر حال دمشقی سرانجام آن قدر درون زشت خود را نشان داد که نمی‌دانم کدام مسیحی عاقلی با دیدن این همه سیاهی می‌تواند دوام بیاورد و پیرو کلیسایی باشد که او را قدیس می‌داند! آیا مسیحیان از خود نمی‌پرسند که این استدلال‌ها اگر از جانب خدا باشد، چرا یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد و نادرستی آن

کرده‌اند در باغ‌های بهشت‌اند. آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت؛ این است همان فضل عظیم﴾. [۸]

### دقت کنید:

﴿آنچه را بخواهند﴾.

سپس چه؟

﴿نزد پروردگارش خواهند داشت﴾.

### ومی‌خوانیم:

﴿در باغ‌های پر نعمت! \* بر سریرها در برابر همدیگر [می‌نشینند]. \* با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند؛ \* [باده‌ای] سخت سبید که نوشندگان را لذتی [خاص] می‌دهد؛ \* نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی [و فرسودگی] می‌افتند!﴾. [۹]

### ومی‌خوانیم:

﴿با جام‌ها و آبریزها و پیاله [ها] یی از باده ناب روان \* نه از آن دردسرگیرند و نه بی‌خرد گردند﴾. [۱۰]

### • محور چهارم: جاودانگی آب و عرض نهر

### می‌گوییم:

اصلاً فرض کنیم فقط یک نهر در بهشت وجود دارد؛ اما آیا خدا نمی‌تواند این نهر را جاودانه جاری سازد و عرض آن را هم به گونه‌ای قرار دهد تا حتی میلیاردها شتر به‌مانند

خدا هیچ امری محال نیست) و در لوقا ۲۷:۱۸ سخن عیسی علیه السلام را می‌خوانیم: (آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است).

۱۲. ترجمه فولادوند: متن عربی آیه: **﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾** (توبه، ۲۱).

۱۳. در لوقا ۱۱: ۱۴-۱۵ می‌خوانیم: (و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند. \* لیکن بعضی از ایشان گفتند: «دیوها را به یاری بعلزبول رئیس دیوها بیرون می‌کند.») و عیسی علیه السلام کلام پوشالی آنان را با این کلمات محکم نابود ساخت: (پس او خیالات ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که بر خلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد. \* پس شیطان نیز اگر بر ضد خود منقسم شود، سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویید که من به اعانت بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم.) (همان، ۱۷-۱۸).

عروس، ... ۹ ... دلم را به یکی از چشمانت و به یکی از گردن‌بندهای گردنت ربودی. ... ۱۱ ای عروس من، لب‌های تو عسل را می‌چکاند زیر زبان تو عسل و شیراست و بوی لباست مثل بوی لبان است...).

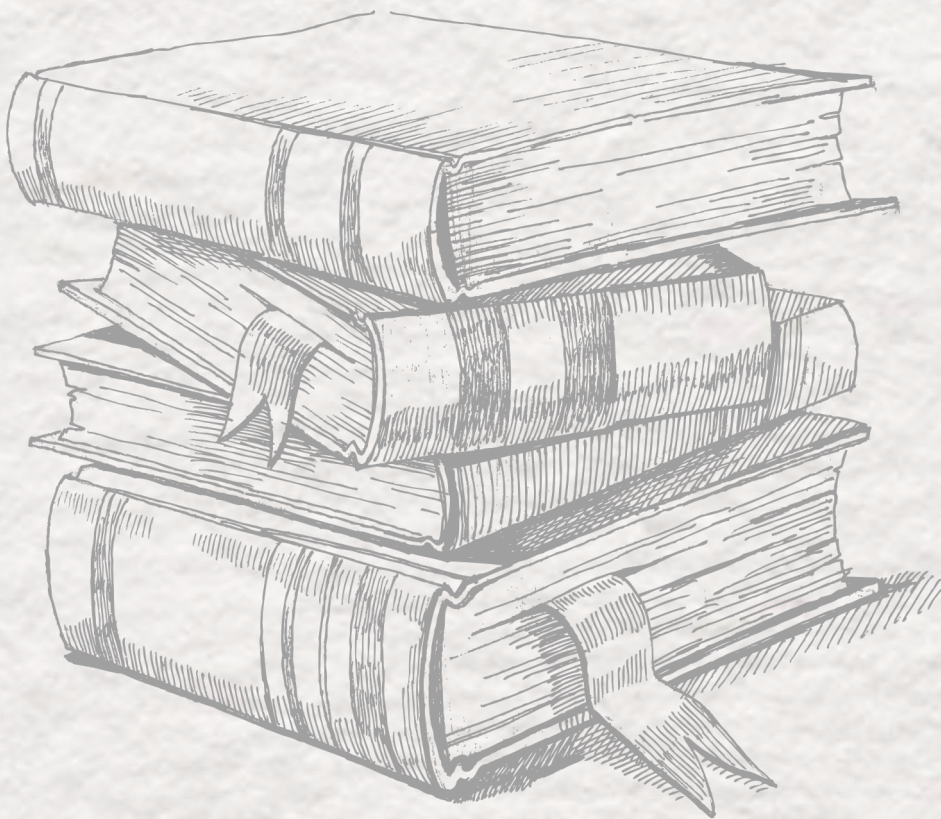
۷. در کتاب مقدس منجی با وصف شاخه (ر.ک: اشعیا ۱۱: ۱) و سنگ (ر.ک: مزامیر ۱۱۸: ۲۲) یاد شده است! پس می‌پرسم آیا این دو عبارت به این معناست که منجی یک سنگ است یا یک شاخه است؟ و اگر کسی بخواهد بیشتر اشکال بگیرد آیا نمی‌تواند بگوید چگونه منجی یک «سنگ» است درحالی‌که او در جای دیگر «شاخه» است؟! می‌بینیم که اشکال تراشی پایان ندارد! حتی در کلام عیسی علیه السلام می‌بینیم که از تشبیهات استفاده شده است؛ آیا عیسی علیه السلام پیروان خود را با عبارت «گوسفندان» یاد نکرد؟ (ر.ک: یوحنا ۱۰: ۲۷) یا آیا بر طبق انجیل منظور از «خمیر مایه» در کلام عیسی «تعلیم» نبود؟! (ر.ک: متی ۱۶: ۶-۱۲). اگر کسی نگاهش ظاهری باشد شاید سخنان عیسی علیه السلام را به سخره بگیرد! زیرا از اصل ماجرا باخبر نیست! یا امر طور دیگری است؛ یعنی از اصل ماجرا باخبر است اما هدفش اشکال تراشی و سبک نشان دادن دعوت اوست! در نتیجه هر مسیحی‌ای که عبارات قرآن را بر طبق نفس خودش تفسیر می‌کند اول به کتاب مقدسی که ادعای ایمان به آن را دارد طعن می‌زند.

۸. ترجمه فولادوند: متن عربی آیه: **﴿تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾** (شوری، ۲۲).

۹. ترجمه فولادوند - متن عربی آیه: **﴿فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ \* يُظَافُ عَلَيْهِمْ كَأْسٌ مِنْ مَعِينٍ \* بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ \* لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾** (صافات، ۴۳-۴۷).

۱۰. ترجمه فولادوند - متن عربی آیه: **﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ \* لَا يُصَدَّغُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ﴾** (واقعه، ۱۸-۱۹).

۱۱. در ارمیا ۳۲: ۱۷ می‌خوانیم: (آه ای خداوند یهوه اینک تو آسمان و زمین را به قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست) و در لوقا ۳۷: ۱ سخن فرشته را می‌خوانیم: (زیرا نزد





# مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.